



متن درس خارج نه‌ایه استاد یزدان‌پناه - یکشنبه ۱۴۰۱/۰۸/۰۸



ما در بحث وجوب و امکان و امتناع، یعنی مرحله رابعه، فصل نخست‌ی که از جناب علامه طباطبایی دیدیم، در سه مقام نخست، مطالبی را فرمودند. بعد در مقام چهارم، فروعاتی را متفرع کردند که «یتفرع علی ما تقدم امور». اولین فرعی که مطرح شد، مسئله امکان ماهوی در برابر امکان ذاتی بود و بیان شان این بود که اساسا امکان ماهوی، موضوعش ماهیت است. امکان ذاتی‌ای که گفتیم سلب ضرورتین است، موضوعش ماهیت است. چرا که ماهیت فی حد ذاته خلو از هر دو است، خالی از هر دو است، هم وجود هم عدم؛ پس فی حد ذاته، لیس بضروری الوجود و العدم. این بیان را فرمودند و بر اساس این فرمودند «کل ممکن زوج ترکیبی» از ماهیت و وجود. این را بیان کردند. بعد گفتند البته اینکه الان گفتیم موضوع امکان، ماهیت است و این بحث را کردیم، مال جایی است که امکان به معنای سلب ضرورتین باشد. اما اگر به معنای امکان فقری باشد، آن اصطلاح دیگری است و ربطی به آن بحث ندارد که موضوعش ماهیت بود. توضیحی بود که از جناب علامه خواندیم. امکان فقری، در واقع صحبت استواء نسبت یا صحبت سلب ضرورتین نیست بلکه به معنای فقر ذاتی و غنای ذاتی است. چون در وجود، ما نمی‌توانیم وجود را از ش سلب کنیم. در وجود فقری نمی‌توانیم بگوییم موجود نیست، حتما موجود است. و وقتی این است، به معنای سلب ضرورتین نیست. این بیانی بود که علامه طباطبایی آوردند خواندیم.

در امکان فقری، حقیقت امکان هست (نظر صدرا)

بعد از آن گفتیم خب بیاییم یک حسابرسی کنیم چرا اصلا صدرا مسئله امکان فقری را مطرح کرد. دیدیم بحث اصالت وجود را وقتی جدی می‌کنیم، مسئله موجودیت ماهیت ثانی و بالعرض است. و اینکه متصف به وجود و عدم می‌تواند بشود و می‌گوییم الموجود اما واجب او ممکن، و ممکن هم به عنوان ماهوی اگر معنا کنید؛ این الموجودی که ممکن، باید بگویید امکان وجود دارد آن هم وجود به نحو ثانی و بالعرض، برای خودش نیست، این حکم موجودیت مال خودش نیست. این توضیحاتی بود که باید می‌دادیم. خب بر اساس این، بحث را دقیق‌تر که بخواهیم بکنیم، باید بگوییم در خود آن موجودی که حقیقتا حکم موجودیت را دارد، آیا امکان داریم یا نه؟ وجوب داریم یا نه؟ که باعث شد صدرا بحث را به این سمت سوق داد که ما یک امکان دیگری به اسم امکان فقری داریم. حالا این امکان فقری را چرا مطرح کرد؟ چطوری اصلا اسم امکان را برایش داد؟ خیلی این مهم است که ما تصویر درستی از مسئله اولاً پیدا کنیم. ببینید بعضی‌ها می‌گویند خب یک اسم گذاری است دیگر. یعنی عین ربط بودن را گفته، عین تعلق بودن را گفته مثلا امکان! ولی واقعیت این نیست. یعنی می‌خواهد بگوید تا تعلق به غیر دارد، فی حد ذاته ندارد، فی حد ذاته حکم موجودیت نیست. باید این طوری بگویند؛ ولی صدرا این نحو نگفت.

طرح اول: وجود امکانی فی حد نفسه، واجب نیست، ممتنع هم نیست، پس ممکن است

اما یک حرفی هست که به نظرم مهم است و آن چیست؟ اساسا در ذات خودش؛ معیار ذات چی بود؟ می‌گفتیم فی حد ذاته. در ذات خودش، با قطع تعلق به غیر، قطع هر گونه در نظر گرفتن غیر، آیا حکم موجودیت برایش ثابت است یا نه؟ اگر هست،

می‌گوییم چی؟ فی حد ذاته موجود و واجب. چرا؟ چون موجودیت تا دارد، ضرورت وجود دارد. فی حد ذاته موجود یا نه؟ فی حد ذاته یعنی چی؟ بدون در نظر گرفتن غیر. آیا ما در وجود امکانی می‌توانیم بگوییم فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر، حکم موجودیت برایش ثابت است؟! اگر این باشد، می‌شود واجب بالذات. می‌گوییم فی حد ذاته، با قطع نظر از غیر، اصلا ذاتی او تعلق به غیر است. دقت کنید چه عرض می‌کنم. من می‌خواهم آن بحث عین ربطی را که قبلا گفتیم. عین ربط گفتیم وجود فی نفسه‌اش عین وجود فی غیره است. وجود لغیره، نه. عین وجود فی غیره هست. قبلا اگر یادتان باشد گفتیم فی نفسه او همان فی غیره بودن او است. نه یعنی فی غیره، چیزی است، فی نفسه، چیز دیگری است. تمام ذات او همان فی غیره بودن او است. در واقع معنایش این می‌شود. قبلا بحث وجود رابط را که می‌کردیم. توضیح دادیم تمام حقیقتش ربط است. تمام حقیقتش را بعضی‌ها گفتند اصلا وجود رابط، ذات ندارد، اصلا ذات ندارد به معنای مطلق ذات. گفتیم اینکه معنا ندارد که اصلا بگویید ذات ندارد. هر چیزی که یک نحوه تقرر پیدا کرده، یک نوع ذات دارد ولو ذات ربطی باشد. نباید این را بردارند. برخی از سروران هم که یک متنی از صدرا می‌آوردند، ما آن متن صدرا را خواندیم دیدیم اصلا متن صدرا این نبود مسئله‌اش، گفتیم اصلا معنایش این نیست که اینها می‌گویند لا ذات له، اصلا ذات ندارد. ذاتیت او در غیری بودن او است، در بالغیر بودن او است، در تعلق او به غیر است، هویتش هویت تعلقی است، هویتش هویت ربط است. این را من یادم است در بحث‌های وجود رابط توضیح دادیم. یعنی چی؟ یعنی تمام ذات او همان ربط به غیر داشتن است. تا می‌خواهید بهش نگاه کنید، باید این طوری نگاهش کنید. یادم هست اینها را توضیح دادم. تا می‌خواهیم بهش نگاه کنیم، باید او را با غیرش ببینیم، تا ببینیم. و الا دیده نمی‌شود. دقت می‌کنید. تمام ذات او عین ربط است. تمام ذات، می‌خواهم بگوییم یعنی نگویید وجود رابط اصلا ذات ندارد. از این تعبیرهایی که بعضی می‌گویند. تمام ذات او عین ربط است. یک تعبیری بود بعضی از آقایان گفتند فی نفسه او عین فی غیره است، نه عین لغیره بودن که می‌شود عرض. فی نفسه او عین فی غیره است. یعنی چی؟ یعنی تمام ذات او همان فی غیره بودن است. تمام ذاتش همان ربط به غیر داشتن است، همین. تا این را گفتید، در تمام ذات او غیریت خوابیده، یعنی غیر باید خوابیده باشد تا او معنا پیدا کند. توجه به غیر و ربط به غیر را باید در نظر بگیرید. قطع از غیر کنی، او ذاتیت ندارد، ذات ندارد، باطل الذات می‌شود. دقت کنید چه عرض می‌کنم. قطع نظر از غیر کنید، اصلا ذاتش رفته. واضح است دارم چه عرض می‌کنم. این خیلی مهم است که تصویر دقیق پیدا کنیم. من قبلا یادم است بحث وجود رابط را می‌کردیم، توضیح دادم فی نفسه او عین وجود فی غیره است، یعنی عین همان فی غیره بودن است. در حقیقت، تمام ذاتش همان فی غیره بودن است. لفظ تمام ذات به آن مسئله فی نفسه‌ای که اگر عنوان می‌دهیم. چون بعضی‌ها خیال می‌کنند فی نفسه عین وجود لغیره است را داریم می‌گوییم. نه. فی نفسه او عین فی غیره او است، یعنی همان خود در غیر بودن و ربط به غیر داشتن. توضیح دادیم این را. خب اگر وجود رابط چنین است؛ تا می‌خواهی بهش بگویی، باید بگویی عین ربط است. باید این را این طوری نگاه کنید. یعنی با غیرش باید ببینید تا بگویید این هست. ذاتیت او به غیرش است، حتی حکم پذیری او به غیرش است. اینها پابرجا است. ان شاء الله من بعد متن‌های علامه را هم حتی می‌آورم. الان من فقط می‌خواهم اول، تصویر مسئله کنیم. تا شما این را گفتید که چی؟ تمام ذات او در ربط او به غیر است؛ قطع ارتباط غیر کنید، ذاتیت او را به هم زدید. یادتان باشد. یعنی چی؟ یعنی باطل الذاتش کردید. واضح است دارم چه عرض می‌کنم. خب چنین چیزی را صدرا وقتی نگاه می‌کند، می‌گوید خب اگر این را می‌گویید، مع قطع نظر از غیر، حکم موجود است؛ حکم موجودیت چرا ثابت است؟ کی ثابت است حکم موجودیت؟ آن موقعی که همان وجود فی غیره بودن او را ببینید، با غیرش ببینید. اگر غیر را ازش بردارید، اصلا او وجود نخواهد داشت، باطل الذات است. و وقتی باطل الذات می‌شود، نمی‌توانی بگویی الموجود موجود بنفس ذاته یا به تعبیر دیگر موجود ضرورت وجود دارد. این تعبیری که آقایان می‌کنند. وجود امکانی فی حد ذاته بخواد در نظر گرفته بشود، حکم موجود

ندارد. در تعبیری که ما اینجا از فی حد ذاته کردیم. یادتان باشد ما اینجا سه تا تعبیر داریم. یکی وجوب و امکان بالذات، وجوب و امکان بالغیر، وجوب و امکان بالقیاس الی الغیر. ببینید الان سه تا بحث داریم. عرض کردیم این بحث ما کدام است؟ بالذات است، نه بالغیر است، نه صحبت بالقیاس الی الغیر است. صحبت بالذات است. در بالذات، حرف این است می گویند اگر چیزی با قطع نظر از غیر، فی حد ذاته، خود، حکم موجودیت بپذیرد، می شود واجب بالذات؟ چرا واجب بالذات است؟ چون یعنی موجود و هر موجودی که موجود است، به نفس ذاته موجود است. به تعبیر دیگر موجود است، ضرورت وجود دارد. ولی چون به نفس ذات است، می شود واجب بالذات. پس پیشد تعبیر را دقت کنید چه عرض می کنم. وقتی شما دارید می گویند، می گویند که امری واجب بالذات هست، نه بالغیر، نه بالقیاس الی الغیر، یعنی فی حد ذاته با قطع نظر از غیر حکم موجودیت را دارد، پس حکم ضرورت را دارد.

سوال: [؟]

استاد: نه. الان بحث وحدت شخصی نیست. در تشکیک خاصی اصلاً داریم صحبت می کنیم. اصلاً اسم وحدت شخصی را الان نیاورید. واضح است دارم چه عرض می کنم. الان واجب بالذات را می خواهم معنا کنم. واجب بالذات در این طرح چیست؟ واجب بالذات، آن وجودی است که فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر، بدون هیچ چیزی از امور وراء، خود، فی حد ذاته موجود، پس واجب. وقتی می گویی فی حد ذاته موجود، پس واجب؛ یعنی فی حد ذاته واجب. فی حد ذاته واجب، یعنی واجب بالذات. ببینید اصلاً بحث چیست، کجا است. تا این را می گویند، واجب بالذات دیدید معیارش چیست؟ فی حد ذاته، حکم موجودیت برایش ثابت است بدون در نظر گرفتن هر غیری. حالا برسیم به امکان فقری. در امکان فقری سوال این است فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر، حکم موجودیت ثابت است یا نه؟ الان سوال، این است. بعضی می گویند شما می گویند وجود امکانی؛ وقتی می گویند وجود امکانی، خوب باید دیگر، وجود ضرورت دارد، پس باید بگویند بله، هست، موجود بالضروره. بله، این طوری باید بگویند. بحث ما همین است. می گویم فی حد ذاته، اینجا که می گویم، یعنی چی؟ یعنی بدون در نظر گرفتن غیر. هیچ غیری نباشد، خود. حالا سوال وجود فقری که هویتش را ربط به غیر دارد، غیرش را برداری، چه می ماند برایش؟ می شود باطل الذات. پس فی حد ذاته ای که اینجا می گویم، دقت کنید چه عنوانی می دهم بحث فی حد ذاته؛ همان عنوانی که در بحث واجب بالذات و امکان بالذات در موردش صحبت می کنیم است. در واجب بالذات گفتیم فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر. منظور از فی حد ذاته که می گویی واجب بالذات، این است. بدون در نظر گرفتن غیر، حکم موجودیت ثابت است، پس ضرورت دارد. حالا سوال وجود امکانی با اینکه عنوان وجود دارد، موجود فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر یا نه؟ سوال، این است. واضح است کجا را دارم تأکید می کنم؟ وجود امکانی، بدون در نظر گرفتن غیر، هیچ غیری نباشد، فی حد ذاته به این معنایی که داریم می گویم، بدون در نظر گرفتن غیر؛ ما گفتیم ذاتی وجود امکانی، غیری بودن او است؛ ولی الان سوال اینجا است فی حد ذاته اینجا ببینید چه تعبیری است؛ بدون در نظر گرفتن غیر، هیچ کس نباشد، خود وجود امکانی از آن جهت که وجود است اگر توانستید این را بگویند وجود امکانی، فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر، موجود، می گویم این بالضروره است. ولی اگر نتوانی بگویی فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر، موجود، این چی می شود؟ می شود باطل الذات. پس نمی شود گفت که ضروری، پس بالذات نمی شود. ببینید اولین طرحی که می خواهیم بدهیم چیست؟ این را از ضرورت وجود بیاندایم؛ یعنی آن ضروری الوجود، واجب بالذات. واجب بالذات نیست. خوب حالا جناب صدرا حرفش این است تا این را گفتید، چون وجود امکانی است و وجود امکانی، عین ربط است، عین تعلق است، ذاتی اش تعلق به غیر است؛ بخواهی برداری، می شود باطل الذات،

نمی‌شود موجود و نمی‌توانی حکم بالضروره برایش بکنی. پس این چیست؟ باید چی بگوئید؟ می‌گوییم خب حالا پس بگوییم معدوم بالذات است؟! می‌گوییم اگر بگوییم معدوم بالذات، می‌دانید معنایش چیست؟ یعنی باید هیچ گاه تقرر پیدا نکند، حتی با در نظر گرفتن غیر. دقت کنید چه عرض می‌کنم. اگر بگوئید خب باشد، باطل الذات است فی حد ذاته، پس معدوم بالذات است، پس ممتنع بالذات است! از آن حرف‌هایی که گهگاهی می‌زنند. اگر بگوئید ممتنع بالذات است، یعنی هیچ گاه، در هیچ حیطه‌ای تقرر وجودی پیدا نمی‌کند. ممتنع بالذات، بالذات می‌دانید در بحث هایمان چیست دیگر. ممتنع بالذات، هیچ گاه تقرر وجودی پیدا نمی‌کند. خب شما اگر بگوئید ممتنع بالذات است، این چی می‌شود؟ لازم‌اش این می‌شود که هیچ گاه تقرر وجودی پیدا نکند ولو حتی با در نظر گرفتن غیر. و حال اینکه با در نظر گرفتن غیر، هست. این باعث می‌شود ما چکار کنیم؟ بگوییم آن واجب بالذات نیست، ممتنع بالذات نیست، پس چیست این وسط؟ شاید بگوئید امکان ذاتی هم ندارد. حالا من این را گفتم، می‌خواستم اول این را درست کنم. یک متنی را برایتان بخوانم از صدرا در اینجا. مطالب، زیاد است. من بعدا ان شاء الله باید مفصل توضیح بدهم از صدرا. حالا یک متنی را می‌خوانم.

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد، ما اصلا لفظ ادبیات بالذات را اولاً ببینیم چیست. بالذات داریم و بالغیر داریم و بالقیاس الی الغیر. بالذات معیارش چی بود در این توضیحات؟ چیزی فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر. ما می‌گوییم وجود امکانی، فی حد ذاته‌اش درش غیریت خوابیده. شما اگر غیر را بردارید، اصلا وجود امکانی ندارید. من می‌خواهم این متن را الان برایتان درست کنم، صفحه ۲۰ مشاعر. یک بحثی است بعدا باید بگوییم وجودی که اینجا ما داریم، وجود امکانی، واجب است، ضرورت دارد اما ضرورت ذاتیه دارد، نه ضرورت ازلیه. ان شاء الله توضیح می‌دهیم اینها را. ولی فعلا الان من می‌خواهم یک متن بخوانم برایتان واضح بشود. در مورد واجب تعالی صفحه ۲۰ مشاعر، یکی را دارم می‌خوانم، بعدا من مفصل می‌خوانم، اول می‌خواهم فضا روشن بشود برای خودمان تا بتوانیم جلو برویم. «اذ وجوده واجب بالضرورة الازلیة» وجود واجب واجب بالضرورة الازلیه «من غیر تقییده بما دام الذات، و لا اشتراطه بما دام الوصف». مادام الذات و مادام الوصف، در مورد ضرورت ازلیه نمی‌توانیم بگوییم، اصلا او فوق این است. «و الوجودات الامکانیة مفتقرات الذوات متعلقات الهویات، اذ قطع النظر عن جاعلها، فهی بذلك الاعتبار باطلة مستحیلة». خیلی تعبیر عالی‌ای است. تعبیر کرده «اذ قطع النظر عن جاعلها» جاعل این موجودات فقری را بردارید، وجود فقری را بردارید «فهی بذلك الاعتبار باطلة مستحیلة» اصلا نیست. چرا؟ «اذ الفعل یتقوم بالفاعل» تا می‌گوئید فعل است، باید بگوئید فعل فاعل است، متقوم به فاعل است. همچنان که ماهیت نوع مرکب «یتقوم بفصله». این را توضیح می‌دهد. چکار می‌خواهم بکنم؟ می‌خواهم آن نکته‌ای که صدرا حرفش هست فی حد ذاته‌ای که اگر بخواهید به معنایی که ما در بحث‌های امکان بالذات و واجب بالذات به کار می‌بریم، فی حد ذاته یعنی با قطع نظر از غیر بگویی، اصلا اینها باطل الذات است، مستحیله الذات است، اصلا نیست. ولی در عین حال در حیطه هستی می‌آید، پس نمی‌تواند ممتنع بالذات باشد.

سوال: [؟]

استاد: یعنی مستحیل بالغیر می‌شود. توضیح می‌دهیم، در جای خودش واضح است دیگر، اینها را می‌دانید. حالا من چی می‌خواستم بگویم؟ می‌خواستم این نکته را بگویم: ما اساسا در این بحث، یک چیزی که باعث شد صدرا را به اینجا بکشد چیست؟ ببینید یک چیزی هست که به حسب ذاتش می‌تواند باشد اما به حسب ذاتش می‌تواند باشد یعنی چی؟ یعنی به تعبیر دیگر چون هویتش تعلقی

است، بالغیر می تواند باشد. که حالا بعدا می گوئیم امکان اینجا، دقیقا همان وجوب بالغیرش هم حتی هست. ان شاء الله بعدا می گوئیم اینها را، الان از ما نخواهید. یعنی امکان اینجا، با وجوب بالغیرش یکی است. می خواستم چکار کنم؟ می خواستم برسم به این مسئله که اساسا ما اینجا اگر خوب نگاه کنیم، نمی توانیم بگوئیم واجب بالذات است. چون غیر را برداری، قطع نظر از غیر کنی، او اصلا نیست که بخواهد باشد. ولی واجب تعالی قطع از غیر کنی، هست. چون هست، پس ضروری است، ضرورت دارد، هست.

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد اصلا، هرچه عنوان بدهید. یعنی الان شما اول دعوای این نکنید که این غیر ضروری الوجود و العدم و اینها را بگذارید کنار. من اول می خواهم معنای امکان فقری را بفهمیم.

سوال: [؟]

استاد: بعدا توضیح می دهم. جلوتر توضیح می دهم، زبانم باز می شود. الان فقط یک کاری که می خواهم بکنم، می دانید چیست؟ لفظ امکان را همین خود به خودی و بدون هیچ دلیلی صدرا سر این وجود امکانی گذاشت؟! همین طوری گفت امکان وجودی؟! یا واقعا امکان یعنی حالت جواز درش هست؟ دنبال این هستیم. چرا این را تأکید می کنم؟ چون من احساسم این است نوعا ما خواندیم، حفظ می کنیم بله، این هم یک امکانی است، یعنی یک نوع امکان است، اما اصلا نمی دانیم واقعا ممکن است؟! امکان دارد؟! امکان یعنی چی؟ لطف امکان و وجوب که می گوئیم، لطف امکان درش هست یا اصلا نیست؟ گاهی احساس می کنیم فقط لفظی گذاشتیم! خب لفظ بگذارید که به درد نمی خورد که باید بگوئیم در آنجا خبر امکانی هست، بعد بگوئیم ممکن. دنبال این می گردم. اول این را درست کنیم، بعد می روم جلو، حلش می کنیم. آخرش هم من قائلم حتی سلب ضرورتین هم حتی در موردش می شود گفت.

سوال: [؟]

استاد: نه، خالی نشد. اصلا به تعبیر دیگر ضرورت ذاتیه دارد. من بعدا اینها را می گویم، زبانم باز می شود، یک کمی برایتان توضیح می دهم. ضرورت ذاتیه را باید خوب توضیح داد در بحث های صدرا. توضیح می دهم، الان بگذارید اولش را درست کنم.

بینید من اولین مسئله ام چیست؟ می توانید بگوئید چون موجود است، واجب بالذات است؟ می گوئید نه. چون اگر بگویم واجب بالذات، یعنی چی؟ قطع نظر از تعلق غیر بکنم، می تواند فی حد ذاته، موجودیت را داشته باشد؛ می گوئیم نه، این، تعلق به غیر، تمام ذاتش است. برداری، او اصلا نیست، باطل الذات می شود، هیچی نیست. تا این را می گوئید، پس این نمی تواند واجب بالذات باشد. حالا ممتنع بالذات است؟ نه. تا گفتید نمی تواند واجب بالذات باشد، نمی تواند ممتنع بالذات باشد، خود این یعنی چی؟ حتی از نظر فلسفی همین مقدار بگوئیم، کافی است ولی من جلوتر می روم. می دانید معنایش چیست؟ یعنی ممکن بالذات است.

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد، من جوازش را الان گفتم. جلوتر می روم، باز جواز درش خیلی راحت است. می رسم، بگذارید من اولش را درست کنم.

می گویم تا همین جا را اگر کسی بگوید، خوب دقت کند، واجب بالذات نیست. ما چون از بس بالذات رفته در ماهیت، ما ذهن مان نمی کشد. و الا بالذات، اصلش مال وجود باید باشد، بحث وجود است. بالذات در وجود نیست، بالذات در عدم نیست، پس ممکن است. کافی است این مقدار ولی من جلوتر می روم، نمی خواهم بایستم. می خواهم فقط اول درست بشود، فضا را درست کنیم.

سوال: [؟]

استاد: حصر عقلی کردید یا نکردید؟ حالا که شما این طوری گفتید، من می روم در همان حصر عقلی.

سوال: [؟]

استاد: ذات داریم.

سوال: [؟]

استاد: اتفاقا همین را می خواهم بگویم. او را باید فقط در ظرف وجودش نگاهش کرد. ضرورت ذاتیه دارد، مادام موجودا باید نگاه کرد. بله، اصلا مشکلی با این نداریم. بعدا می رسیم توضیح می دهیم، من متن های صدرا را نوشتم باید بخوانم برایتان، الان می خواهم اول زمینه را درست کنم. به تعبیر دیگر حصر عقلی است یا نه؟ حالا من گفتم کافی است، چرا. حصر اگر عقلی است و اگر وجود، این خاصیت واجب را می پذیرد، امکان را می پذیرد، این خاصیت چیست این وسط؟ این خاصیت چه می گوید؟ اگر ما باشیم می گوئیم حصر عقلی است؛ این هم نیست، آن نیست، پس این است. کافی است. ولی من جلوتر می روم، نمی ایستم در اینجا، می خواهم اولش را درست کنیم، تصویر کنیم چیست. این فی حد ذاته در واجب را بفهمیم یعنی چی.

سوال: [؟]

استاد: حصر عقلی وقتی شد، سه فرض بیشتر ندارد.

سوال: [؟]

استاد: اتفاقا فرض عقلی دارد، من می گویم کجا است. شما اتفاقا یادتان باشد قطع نظر، این است: می خواهید تا بهش برسید، باید در همان حیطه بالغیرش او را معنا کنید. این یک طرح است، تمام شد.

طرح دوم: وجود امکانی وجوب بالغیر دارد، پس فی حد نفسه پذیرای وجود است و ممکن

حالا بگذار یک طرح دیگر می گویم. می رسم ان شاء الله همین نکته را باز برایتان توضیح می دهم. ببینید این تا اینجا درست شد، حالا یک مسئله دیگر را بگویم. خب وجوب بالغیر دارد یا ندارد؟ وجودات امکانی وجوب بالغیر دارد یا ندارد؟ این را می پذیرید؟ وجوب بالغیر لازمه اش چیست؟ کی می توانید بگویید بالغیر وجوب دارد؟ باید بگویید او امکان وجود دارد. اگر امکان نداشته باشد، شما نمی توانید بگویید بالغیر. تا این را گفتید، خود این هم دلیل می شود. من البته باز هم نمی ایستم اینجا، من می خواهم یک به یک این اندیشه ها برود جلو، چاره ای ندارید. به تعبیر دیگر ما در وجودات یک وجوب بالذات داریم، یک وجوب واجب بالغیر، که ما می گوئیم چی؟ وجود از آن جهت که وجود است، مساوق است با وجوب. وجوب به معنای اعم تعبیر نمی کنیم؟ آن وجوب

چه توضیحی داریم؟ می‌گوییم یا وجوب بالذات یا وجوب بالغیر. خب شما می‌گویید وجود امکانی وجوب بالغیر دارد، وجوب بالغیر می‌دانید یعنی چی؟ یعنی ذاتش پذیرای وجود است.

سوال: [؟]

استاد: پذیرای وجود است اما به غیر، نه به خودش. اتفاقا بعدا می‌رسم جلو توضیح می‌دهم. یک نکته‌ای است که باعث می‌شود او را ما راحت از امکان ماهوی جدا می‌کنیم، همین است. ولی امکان ذاتی هست یا نه را دارم درست می‌کنم. حالا تا اینجا دو مرحله، مرحله سوم برویم جلو.

طرح سوم: تمام هویت وجود امکانی تعلق به غیر است، پس فی حد نفسه پذیرای وجود است و ممکن

من مرحله سوم را این طوری می‌گویم وجود تعلقی که شما می‌گویید وجود امکانی است، که صدرا روی این تمرکز می‌کند؛ یعنی او تمام ذاتش تعلق به غیر است و تمام ذاتش چیست؟ ارتباط با غیر، ربط به غیر، عین ربط به غیر، فقر به غیر. همان موقع تمام ذاتیاتش را باید اینجا پیدا کنید. تمام ذاتیاتش را پیدا می‌کنید، چنین ذاتی اساسا خود چیست؟ پذیرای وجود است یا نه، چنین ذاتی در اینجا، اصلا من جای دیگر نمی‌روم؟ چنین ذاتی پذیرای وجود است یا نیست؟ می‌گوییم بله دیگر، وجود امکانی است دیگر، اما بالغیر. یعنی تا غیر را نگیریم، نه. تا این را گفتید، چکار کردید؟ پذیرای وجود رفت در نفس ذات.

سوال: [؟]

استاد: مصداق بالذات موجود و وجود به معنای حیثیت تقییدیه ندارد می‌شود اما مصداق بالذات وجود و موجود به معنای حیثیت تعلیلیه نیست. فقط واجب است که حیثیت تعلیلیه هم نمی‌خواهد، حیثیت تقییدیه هم نمی‌خواهد. دقت کنید. در مورد واجب تعالی، شما چه طرحی دارید؟ چه توضیحی دارید در مورد واجب؟ می‌گویید واجب تعالی موجود بدون حیثیت تعلیلیه و بدون حیثیت تقییدیه. در مورد وجود امکانی چه می‌گویید؟ می‌گویید حیثیت تقییدیه نمی‌خواهد. مثل ماهیت نیست که حکم موجودیت را به دیگری دارد، نه به خودش. حکم موجودیت را به خودش دارد اما بالغیر. یعنی چی؟ یعنی به حیثیت تعلیلیه. این را خواندید دیگر. اصلا بحث‌های صدرا تماما دارد فرق می‌گذارد بین ماهیت و وجود، همین کار را می‌کند دیگر. با این حرف چه گفتید؟ گفتید یعنی به تعبیر دیگر موجود است بالغیر. یعنی حکم ضرورت را دارد بالغیر. موجود است بالغیر. تا این را گفتید، تا می‌گویید نیازمند به غیر است؛ نیازمندی به غیر وقتی رفت در ذات، اصلا در ذاتش امکانی می‌شود. چرا؟ چرا ذاتش امکانی می‌شود با این طرح صدرا می‌گوید خوب که نگاه کنید، تمام حقیقتش چیست؟ ربط به غیر است. اصلا چیزی ندارد که خود را مستقل کند و واجب بالذات شود، ولی در عین حال واجب است و واجب بالغیر است.

سوال: [؟]

استاد: این همان چیزی است که ما ازش تعبیر می‌کنیم شما از بس یاد گرفتید که ماهیت فی حد ذاته، وجود ندارد، عدم ندارد، خلو است؛ اما به غیر، اتصاف به موجودیت دارد. چون موجودیت، غیر او است. اما در وجود امکانی که این حرف را نمی‌توانید بزنید.

سوال: [؟]

استاد: بله، عین ذاتش می‌شود اما بالغیر. شما مگر نمی‌گویید موجود است؟ موجود، ضرورت دارد یا ندارد؟

سوال: [؟]

استاد: اصلا اسم دو حیث را اول نیاورید. اول فقط این را با هم درست کنیم. الان این موجود هست؟

سوال: [؟]

استاد: خوب است. پس واجب شد؟

سوال: [؟]

استاد: بله، اصلا چیزی که موجود است، ضرورت ندارد! حتی وجود امکانی، به غیر هم موجود بشود، اصلا ضرورت ندارد!

سوال: [؟]

استاد: این همان چیزی است که فلسفه، ده تا حیث را برده در یک ذات پیاده کرده. چه مشکلی دارد؟!

سوال: [؟]

استاد: چرا مقابل هم هستند؟! اگر گفتی امکان بالذات دارد و وجوب بالذات، راست می گویی، حق با شما است.

سوال: [؟]

استاد: تمام هویتش تعلق است، وجوب بالغیر دارد یا بالذات؟

سوال: نه بالذات دارد، نه بالغیر.

استاد: اصلا وجود نیست، ضرورت ندارد! بالاخره الان شما به عنوان وجود امکانی، هستید؟ ضرورت دارد یا ضرورت ندارد

اصلا؟ چه می گوئید؟

سوال: [؟]

استاد: من اصلا طرح را کار ندارم. من از شما می پرسم، شما جواب بده، بعد باید با هم حل می کنیم. شما الان این بیانی که می کنید،

شما هستید؟

سوال: [؟]

استاد: پس خودت گفتی ضرورت داریم. تا اینجا درست است. ولی از یک طرف، ضرورتی که داری اینجا، چطوری است؟

بالغیر، که تمام هویتش هم هست. که من حالا بعدا توضیح می دهم، الان هنوز زبان مان باز نیست. تمام هویتش وجوب غیری است

و تمام هویتش امکان فقری است. در مورد امکان ماهوی، ما نمی توانیم این حرف را بزنیم، توضیح می دهم ان شاء الله. ولی اینجا

این است. صدرا هم این را آورده، تصریح کرده، می خوانم برایتان، الان بگذارید جلو برویم. چه می خواهم بگویم؟ شما می گوئید

موجود است؟ بله. تا تعلق به غیر را آوردید و در عین حال گفتید موجود، در نفس ذات او امکان را آوردید. می خواهم این را

بگویم. می خواهم آن مرحله سوم را بگویم. تا مرحله دوم را گفتیم، الان می خواهم مرحله سوم را بگویم. تا گفتید موجود است و

از یک طرف، وجودش عین ربط به غیر است، خود همان جا خواستید امکانش را درست کنید. چرا؟ چون همان جا دارید

می گوید بالغیر است و فی حد ذاته نباید باشد. پس تا این را می گوید، یعنی این ممکنی است که می تواند بشود. ما از بس این امکان را در بحث های ماهوی به کار بردیم، اینجا امکان به ذهن مان نمی آید. ولی واقعش این طوری است: عملاً فی حد ذاته تعلق دارد، تعلق را ازش نگرفتی، پس واجب بالذات نمی شود، پس می شود واجب بالغیر. نه تنها واجب بالغیر است، پس می تواند باشد اما بالغیر. می تواند باشد، در ذات دارد. اما باشدش را از کی می گیرد؟ بالغیر. تمامش هم چیست؟ بالغیر است. این همان چیزی است که صدرا را کشانده، می گوید اگر من بخواهم در وجود ببرم، تا گفتم امکان فقری، یعنی واجب بالذات نیست، ممکن است. طرح بعضی ها این طوری است. بعضی ها می گویند چون وجوب بالغیر دارد، پس ممکن بالذات می شود. امکان ذاتی وجودی درست می کنند. این یک طرح است. طرح بعضی ها مثل صدرا یک طرحی داده بود، تقسیم اقرب. تقسیم اقرب چه گفت؟ گفت هرگاه حیث موجودیت برای چیزی ثابت شود، برای وجودی ثابت شود، برای موجودی ثابت شود بدون هیچ غیری، این می شود واجب. و هر موجودی که به غیر موجود می شود، به وراء می تواند حکم موجودیت را بپذیرد، پس فی حد ذاته برایش نیست. تا می گوید این را، کافی است که بگوییم چیست؟ او ممکن است بالذات، اما امکان بالذات وجودی. لفظ بالذات را چرا تأکید کردیم؟ عرض کردم تمام بحث اینجا از حیطة بحث بالذات در نرفته. متأسفانه ما جوری گاهی طرح می کنیم، از بالذات در می رود. طرح صدرا یی چی بود برایتان خواندم؟ بگذارید دوباره این متن را بخوانم برایتان. «فالتقسیم الأقرب إلى التحقيق» آن تقسیم بهتر. تقسیم قبلی، تقسیم سه گانه ای که می شد، صدرا گفت که آن را نمی شود پذیرفت، آن مشکل دارد. «کل ماهیة» گفته، درست نیست. «ما يوجد في كتبهم» این کتبهم که می گوید، منظور یعنی بوعلی است. در الهیات شفاء، صفحه ۳۷ آمده که صدرا در صفحه ۳۰ تعلیق خودش بر همین الهیات شفاء، می گوید این طرح شیخ، آن تقسیم اقرب است. یعنی آن تقسیم اقرب که می گوید فی کتبهم، منظور یعنی جناب بوعلی. صفحه ۳۰ تعلیق صدرا را نگاه کنید، همین متن را آورده. «فالتقسیم الأقرب إلى التحقيق ما يوجد في كتبهم» می گوید این طرح هم خود بوعلی داده، حرف خوبی است. «أن کل موجود إذا لاحظ العقل من حیث هو موجود و جرد النظر إليه عما عداه» از دیگران دست بردارد «فلا يخلو إما أن يكون بحیث ينتزع من نفس ذاته بذاته الموجودة ... أم لا يكون كذلك». خب آن «لا يكون» چیست؟ توضیح داده: «بل يفتقر في هذا الانتزاع إلى ملاحظة أمر وراء نفس الذات و الحقيقة» تا امر وراء را آوردید، او را از وجوب بالذات انداختید، پس ممکن است، چون نیاز به غیر دارد. تعبیر ایشان این است. «إلى ملاحظة أمر وراء نفس الذات و الحقيقة كانتسابه إلى شيء ما أو انضمام شيء ما إليه أو غير ذلك» که اول می شود واجب تعالی، دوم می شود ممکنات. ممکنات هم دو جورند، یا بالماهیه یا بالوجود. بالماهیه را می گوید یعنی همان متساوی النسبه، لا ضرورت الوجود و العدم. و وجود امکانی را می گوید تعلق الهویات. که این تعلق الهویات را باز باید من متن را بخوانم از صدرا، توضیح بدهم. ان شاء الله باز بحث، مفصل ادامه دارد. یعنی ما باید اینها را بگوییم و نظر حضرت آیت الله عابدی شاهرودی را هم بگوییم. اولاً حرف های صدرا را بخوانیم، بعد حرف های جناب علامه طباطبایی را برایتان بیاورم، بعضی از متن هایی که دارد که می تواند کمک مان بکند آنها را بیاورم و بعد بروم حضرت آیت الله عابدی شاهرودی، بعد نظر مختار و بیان مختار را یواش می گوییم. ولی عجالتاً تا آمدید در حیطة وجود، یادتان باشد ما با وجود فقری روبرو هستیم. وجود فقری، مبرر نیاز را در خود دارد. مبرر نیاز را در خود دارد یعنی به تعبیر دیگر تا این را گفتید، می شود ممکن. ولی امکان، حالت جواز برایش هست یا نیست؟ بله، می گوییم فی حد ذاته اگر نگاه کنید، نفس این، وجوب ندارد، امتناع ندارد بلکه ممکن است. ان شاء الله عرض می کنیم باز.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته